

برای زنان ثیبه مهر میکنند تقلیل دهد^۱

در جزیره روتوما^۲ دخترانیکه بکارت خود را حفظ کرده اند صبح عروسی برای ابراز شرف و پاکدامنی چهره خود را بر نگهای سرخ و سبز رنگ کرده بازینت کامل در معا بر گردش میکنند در یهودیان زنی که بعد از عروسی از طرف شوهر بفقدان بکارت متهم میشد بایستی سنگسار میگردد، مگر اینکه پدر و مادرش میتوانند بی اساسی اتهام را به پیر مردان قوم ثابت کنند. در قبائل افریقائی که در بالا گفته شد تدریجاً لزوم بکارت در دختران تامدتی موجب این شد که اساساً ازدواج به دختران اختصاص یافت و زنان بیوه دیگر نمیتوانستند شوهر کنند.

۲۳ - ازدواج ثیبه

بعکس آنچه فوقاً گفته شد در بعضی نقاط زن بایستی قبل از ازدواج بکارتش ازاله شده باشد. در صحرای افریقا بطوریکه در ازدواج ابتیاعی ذکر شد دختران باید قبل از عروسی قیمت خود را بوسیله فحشاء تحصیل و بخانواده خود بپردازند. در بعضی جزایر اقیانوسیه و قبائل بومی هندوستان دختران بایستی برای اینکه بتوانند شوهر کنند در پرستشگاه رفته برای ازاله بکارت مرتکب فحشاء شوند.

در گوا^۳ و پوندیچری^۴ دختران به معبد ژاگرنو^۵ میرفتند.

در طائفه ساکالا^۶ ساکنان ماداکاسکار معمولاً والدین، و در صورت مسامحه آنها خود دختران، قبل از عروسی بوسیله مقتضی بکارت خود را زائل می کنند.

۱ - قانون مدنی ایران تصریحی در این باب نکرده بلکه بطور کلی فقدان هر شرطی را که

در عقد ملحوظ شده باشد موجب اختیار فسخ برای مرد میدانند ۲ - Rotouma

۳ - Goa ۴ - Pondichery ۵ - Jaggernaut ۶ - Sakkalave

در کامبوج^۱ هند و چین رسم خاصی متداول و تا پنجاه سال قبل معمول بوده است بنام چین تان^۲ در هر شهری در این کشور روز معین در هر سال والدین دختران خود را که بسن مقتضی برای زناشوئی رسیده بودند در محل عمومی جمع میکردند.

پس از آن رئیس روحانیان بودائی ها قبول میکرد که این دختران را همچناناً خریداری کنند. بعداً آنها را با تشریفات مذهبی و ملی بخانه خود میبرد و بوسیله هم بستری بکارت آنها را ازاله و روز بعد با گرفتن تحف و هدایا آنها را بوالدین شان باز میفروخت. از این بعد دختران می-توانستند شوهر کنند^۳.

درمالا بار هندوستان در عروسی رؤسا و اغنیاء سه شب اول عروسی اگر عروس باکره بود به روحانی بزرگ شهر اختصاص داشت و پس از ازاله بکارت و انقضای سه شب روحانی مزبور در مقابل خدمتی که انجام داده پنجاه قطعه پول طلا انعام گرفته زن را بشوهرش مسترد میداشت

۲۴ - ازدواج تصرفی

در سرخ پوستان امریکا خریدن یکزن برای مالکیت او کافی نبوده بلکه شوهر میبایستی همیشه برای دفاع از زوجه خود مجهز و آماده باشد تا بتواند او را در تصرف خود نگاهدارد. اگر مرد قوی تری اراده می کرد زن کسی را از تصرف او خارج و زوجه خود سازد شوهر ضعیف بناچار تمکین میکرد. عموماً مردانی که در تیر اندازی مهارت نداشتند از داشتن زن زیبا و مورد پسند عاجز و عملاً ممنوع بودند. ریشه این مبارزه و تراحم بطوریکه در ابتدای فصل دیدیم در حیوانات مشاهده

میشود، که ماده مورد نزاع خود را تسلیم قوی‌ترین نر میکند. در اعراب جاهلیت نیز نظیر این هجوم و دفاع برای اسیر کردن و ربودن زنان ضعیفا وجود داشته. مبارزاتی هم که در قرون وسطی و اوایل قرون جدید در اروپا بنام دول دیده میشود اغلب بر سر عشق و رزی با زنان و دنباله رسوم و آداب وحشیانه بوده است درم قدیم هم بطوری که در فصل سوم دیدیم یکی از انواع رایج زناشویی تصرف زن بوده است.

۲۵ - ازدواج تطلیقی

در بعضی قبائل افریقا بقدری طلاق رایج و پسندیده است که قیمت و اهمیت زن بسته بتعداد شوهرانی است که داشته و دفعاتی که طلاق گرفته است بطوریکه میتوان گفت طلاق در نفس زناشویی منظور شده و زن بایستی بفاصله خیلی زود تا چند هفته طلاق گرفته بدیگری شوهر کند. زن بیوه نسبتی که بیشتر طلاق گرفته باشد زودتر و آسانتر شوهر پیدا میکند. در صحرا بزنی که تغییر شوهر نداده است زنان و همکنان میگویند تو زن ناچیزی هستی زیرا بیش از یک مرد بتو میل نکرده و ترا نخواسته است. در ماداکاسکار عده زن مطلقه دوازده روز است. در حبشه نیز بعدی طلاق شایع است که یکی از جهانگردان زنی را دیده که هفت نفر از شوهران سابقش نزد او نشسته بوده‌اند.

۲۶ - ازدواج استبدال

در بعضی طوائف جاهل مخصوصاً اعراب بدوی تجدید فراش و تبدیل زن کهنه بزنی نو بدون هیچگونه رعایتی از عیال قدیم و با وفا رایج و معمول بوده. برخلاف آنچه که در شرق فوق ذکر شد در این قبائل طلاق دادن زن موجب هتک حرمت و حیثیت زن بوده، معمولاً زنی را طلاق میدادند

که نالایق و ناقابل بود و زنان محترم و با حیثیت بایستی در حباله نکاح شوهر اولی میماندند .

زنی که طلاق داده میشد کمتر موفق میگرددید دیگر شوهر پیدا کند . مرگ زن و طلاق او يك مفهوم داشته است . یکی از موجبات پیدایش قاعده لویرا تزویج اجباری زن برادر متوفی — همین نظریه ولزوم رعایت جانب زنی بوده که بخانواده متوفی ملحق شده است ، در هر حال عربها نه فقط زن خود را بی گناه طلاق داده و تجدید فراش میکردند بلکه زن اولی خود را بد نام و بجدی با او بد رفتاری میکردند تا ناگزیر با بخشیدن مهر و بدل مال خود را از این رسوائی و بدبختی رهائی بخشند . شوهر بوسیله مالیکه بدین ترتیب از زن خود اخذ مینمود زن تازه ای می گرفت .

اسلام این تعدی و ستم را منع فرمود : وان اردتم استبدال و زوج مکان زوج و آیتیم احدیهن قنطاراً فلاتاخذوا عنه شیئاً . بدنام کردن زن بی گناه و مجبور کردن او به بدل مهر و مال را غدن کردن : اناخذونه بهتانا واثماً مینا .

۲۷ - ازدواج شغار

این طرز ازدواج نیز از رسوم عرب جاهلیت بوده و پیغمبر اسلام^۴ با اعطای شخصیت و استقلال بزنان آن را منسوخ و ممنوع کرد و فرمود : لا شغار فی الاسلام . شغار عبارت بود از اینکه مردی دختر یا خواهرش را بمردی تزویج میکرد مشروط باینکه آن مرد هم در عوض دختر یا خواهر خود را با تزویج نماید . کیفیت مختصه این نکاح یکی این است که نکاح چنین زنی بدون مهر بوده و مهر هر يك استمتاعی بوده است که پدر یا برادرش از هم بستری زنی که در عوض او گرفته مینمورده است . بذای این قطع نظر از اینکه مهر جنبه الهی نداشته بجای اینکه بمنکو حه داده شود پدر یا برادرش

از آن استفاده میکرده است. دیگر اینکه تزویج زن بدون رضا و کسب اجازه از او بعمل میآمده، در حقیقت این زناشویی از شقوق ازدواج معاوضه بشمار میرود و موجب پیدایش و مجوز شیوع چنین تعدی و ستمگری بطوریکه در انواع گذشته ازدواج دیدیم ناچیزی و بی حیثیتی زن بوده که با ظهور دیانت اسلام در بیشتر نقاط دنیا خاتمه پذیرفت.



از مجموع آنچه راجع بانواع مختلفه ازدواج و رسوم و آداب عجیب اقوام در این باب گفته شد حقارت و ناچیزی زن در اعصار گذشته مسلم و آنچه سابقاً در این خصوص گفتیم تأیید میشود. نادانی انسان بحدی بوده که این موجود ظریف و عنصر قابل تربیت را در قانون مذهبی بودا جنس شیرینی معرفی میکنند که در درون او برای فاسد ساختن مرد حس بخصوصی تعبیه شده است. مذهب مزبور مردان قدغن کرده که در خانه با خواهر یا مادر یا دختر خود تنها نمانند. در شریعت برهما دختر وزن باید در حیات و ممات چون سایه تابع مرد باشد. در هندوها مرد بیوه باید بزودی زن بگیرد لکن زن بیوه اگر شوهر کند این عمل احساسات عمومی را متأثر میسازد.

در چین قدیم اگر در ایام نامزدی داماد میمرد عفت و آبرومندی مقتضی بود که دختری که نامزد عروسی بوده دیگر شوهر نکند، همچنین زن عقیف زنی بوده که بعد از مرگ شوهر خود کشتی کند. بهتر این بوده که زن بیوه در میدان عمومی شهر در محضر هزاران تماشاچی انتحار نماید. نام چنین زنی را در تابلو افتخارات قید میکردند در هندوستان زنان بایستی در مرگ شوهر، خود را با جسد مرده او میسوختند. این عادت بدو در بنگاله میان طبقه اشراف رایج و بعداً در عموم طبقات منتشر شد.

و از فسخ آن بیش از نیم قرن نمیگذرد. در ایالت ماراتا دو نفر از امرا هند موقع وفات یکی هفده و دیگری سیزده زن داشت. بیست و نه نفر از این زنان بینوا خود را تسلیم شعله آتش کردند یکزن دیگر که حامله بود پس از وضع حمل بر فقای خود ملحق شد.

در قبائل سلت^۱ وقتی مرد میخواست از مشروع بودن ولادت نوزاد خود اطمینان پیدا کند کودک را در سبیدی گذاشته روی آب رها میکرد، اگر سبب روی آب میماند بچه مشروع و مادر محفوظ بود و اگر سبب در آب فرو میرفت بچه زیر آب خفه و مادر «خیانتکار» او کشته میشد.

در کلد و آشور، پس از ظهور شریعت حامورابی و نجات زنان از وضع فجیع سابق مع الوصف اگر زن در خانه شوهر رعایت صرفه و اقتصاد را نمیکرد و موجب خرابی شوهر میشد یا بدون اجازه شوهر میخواست بخانه پدری خود برگردد یا فتنه بر پا میکرد مرد میتواند او را بدون پرداخت مهریه از خانه اخراج یا او را مانند خادمه ای نگاهداشته زن دیگری اختیار کند. شوهر میتواند در مقابل جرم اسراف و تبذیر زن خود را پس از اثبات در دادگاه در آب غرق کند. در مواردی که زن از شوهر خود بدادگاه شکایت میکرد اگر قاضی بزن حق میداد زن با گرفتن مهریه مطلقه میشد و اگر حق را بشوهر میداد زن به حکم دادگاه غرق میشد. قبل از قانون حامورابی زن مطلقاً حق نداشت بدادگاه متوسل شود. زنی که بشوهرش اظهار بی میلی میکرد فوراً غرق میشد.

ظهور حضرت موسی و شریعت او هم زنان بنی اسرائیل را نتوانست از مذلت و سیاه روزی خلاص کند. در یهود مثل اعراب جاهلیت تولد دختر برای ابوین امری ننگین و شرم آور بود. مادری که دختر زائیده پانزده

روز نهم بود و تا هفتاد روز بعد هم بایستی تطهیر کند . ولی این مدت در تولد پسر به هشت و سی و پنج روز تقلیل مییافت . در ولادت پسر بیست واحد و در دختر ده واحد از پول آن روز صدقه میدادند . زن مطیع محض شوهر بود . حق ازدواج با اولیاء دختر بود طلاق فقط روی میل و هوس مرد بود . اولاد اناث فروش میرفتند . عبادت زن نصف عبادت مرد ارزش داشت .

در تورات در سفر تثبیه اصحاح ۱۵ میگوید : وقتیکه دختر عبرانی را از پدرش خریدی و شش سال بتو خدمت کرد در سال هفتم او را آزاد کن .

مسیحیت در اروپا وضع زن را بهبودی داد . عیسی (ع) در مذاکرات خود بین زن و مرد فرقی نمیگذاشت و همانطور که مردان را مخاطب قرار میداد با زنان هم صحبت میکرد لکن عزوبت را بر تساهل برتری داد . ازدواج بهمان صورت ناگواری که داشت باقی ماند تا ظهور اسلام بشرحی که دیدیم و در فصل آینده خواهیم دید بتمام مظالم و تعدیاتی که نسبت بزن روا میداشتند خاتمه داده در تعظیم موقع اجتماعی زن از هیچ گونه اقدامی فروگذار نمودند .

فصل دوازدهم

ازدواج در اسلام و قوانین اروپائی

ازدواج در اسلام

شریعت اسلام این عقد خطیر اجتماعی را در مرتبه درجه اهمیت تلقی کرده و با توجه باینکه این امر پایه و اساس سازمان اجتماعی هر قوم شمرده میشود آنرا مورد نظر قرار داده و بنیانش را بر قواعد و اصول عقلی و اخلاقی استوار ساخته است.

اسلام برخلاف مسیحیت که عزوبت را بر تأهل برتری داده بحدی افراد امت خود را به زناشویی ترغیب و تشویق نموده که در اسلام هیچ امر اجتماعی مستحب تر و پسندیده تر از ازدواج و ایجاد نسل و ابقاء نوع نیست. پیغمبر اسلام ص در تشویق مردم بازدواج فرموده: شرار موتاكم العزاب بدبختترین شما کسانی هستند که زن نگرفته بمانند و در حال تجرد بمیرند. البته کسیکه از سنت تغییر ناپذیر فطرت و ناموس عامیکه برای تکمیل نفوس وضع شده سر باز زند ناقص مانده و چون نیل به کمال خوشبختی است البته کسیکه ناقص باشد بدبخت است. در مقام تشویق و تمجید از تناسل و توالد فرموده: **تناكحوا تناسلوا**. غایت و منظور اصلی از نکاح در اسلام تناسل بوده باز پیغمبر ص فرموده: **انی اباهی بکم الایم یوم القیامه و لو بالسقط**، به کثرت افراد شما ای مسلمانان روز قیامت من به امت های دیگر فخر و مباهات میکنم ولو به جنین های سقط شده باشد.

برای انجام ازدواج هیچ قید و شرطی که بتواند وقوع آنرا تاخیر

اندازد قائل نشده بر خلاف طلاق که از بس اجرای آن به قیود و شروط زیاد و مشکلی معلق شده انجام داد اغلب دچار تأخیر و گاهی در نتیجه تعویق اصلا موجبات آن مرتفع و موضوع منتفی میشود. برای زناشویی هیچ شرط فوق العاده‌ای جز آنچه در همه عقود برای حفظ منافع طرفین معامله وضع شده است قائل نگردیده حتی بفقراء و بیچیزان وعده کرده که اگر زناشویی کنند خداوند آنها را از فضل خود ثروتمند و بینیا خواهد ساخت؛ ان یكونوا فقراء یغنهم الله من فضله،

این نوید و امید از اینجاست که زناشویی در نظر اسلام عبارت است از یگانگی و پیوندی که منظور و هدف آن تشریک سعی دو نفر انسانی است که از هر حیث همقدر و همدوش بوده و برای آسان ساختن مشکلات استفاده از لذات مشروع زندگی، تربیت فرزندان و تقدیم ایشان بجامعه بیکدیگر متقابلا کمک کرده مساعی خود را در محیط صفا و خلوص کامل و کانون صدق و وداد خالص دور از هر شائبه کدورت و پاك از هر آرایش دورویی و دورنگی مشترکا بکار میبرند. بدیهی است ثمره چنین مشارکت و تعاونی جز خیر و برکت و رفاه و ثروت نخواهد بود. باضافه نفس تاهل و عهده دار شدن امر معیشت عائله قوای عامله مرد را که در زمان مجرد و لاقیدی بحال رکورد و خمود مانده بود بیدار و فعالیت او را چندین بار شدیدتر مینماید. اغلب دیده شده جوانان بوالهوس و هرزه گرد که هم در تولید ثروت کمتر صرف قوه میکنند و هم در مصارف زندگی رعایت اقتصاد و صرفه جوئی را نمینمایند پس از ازدواج و قبول سمت مدیریت عائله از هر دو جهت تغییر مشی داده فعال تر و مقتصد تر میشوند.

اسلام برای اینکه بنیان اجتماعی اقوام مسلمان را تحکیم و تشکیل خانواده های امت خود را بر پایه و اساس منظم و محکمی مستقر نماید

بدواً فحشاء و اختلاط مشروع را که موجب فساد غریزه تناسلی و تمایل جنسی و سبب اختلاط انساب و اماتنه احساسات و عواطف مهر آمیز بود تحریم کرده بشدت از آن جلوگیری نمود سپس نکاح را ترویج و بوسایل و عناوین مختلفه مسلمانان را بر آن تحریص نمود لکن برای نیل باین مقصود بزرگ و هدف عالی باید سی درعین حال زناشوئی را از وضع قبیح و شرم آوری که داشت خارج ساخته بصورتیکه درخور جامعه آدمیان و مردم روشن رأی باشد در آورد از این روی بود که اسلام در این امر خطیر چند نکته اساسی را بادقت تمام مورد نظر قرار داده است .

۱ - تعریف ازدواج

چنانچه قبلاً گفتیم اسلام بر دیباچه کتاب زناشوئی سر لوحه از مهر و محبت نگاشته طرفین این معامله مهم اجتماعی را دودل رموف و دو قلب، مهربان قرار داده آفرینش زن و مرد را یکسان و از خمیره واحدی اعلام کرده آب و گل آفرینش حواری از پهلوی آدم دانسته و بین این دو عنصر همقدر و همسنگ پیوندی که از کمال خلوص و صفا حاکی است واقع ساخته است . « و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیهن و جعل بینکم مودت و رحمه » آفرینش زن و مرد از گوهر واحدی است و بنابراین هیچیک را بر دیگری مزیتی نیست . زن را از پهلوی مرد آفریده نه از سر او ، تا بر مرد تسلط نیابد ، و نه از پای او ، تا حیثیت و موقعیتش لگدمال پای مرد نشود ، از پهلوی مرد آفریده که همدوش و همدم مرد و قرین قلب و همراز دل او باشد ، مایه ایجاد علقه زوجیت مهر و رحمت طرفین است ، هیچیک از شرایع و قوانین سابق و لاحق چنین تعریفی برای ازدواج نکرده اند امروز که عام الاجتماع در معارف و معالم انسانیة مقام باندی را احراز کرده و علمای این فن بکشف اسراری در این علم موفق

شده اند میتوان به اهمیت این تعریف اخلاقی و اجتماعی که سیزده قرن پیش در دنیای جاهل و بربری تقریر شده پی برد : « **وجعل بینکم مودة و رحمة** » امروزه که فرهنگ و اطلاعات بشری بهیچوجه با سیزده قرن قبل که دنیای آباد آن عصر - ایران و روم - گرفتار اوهام و خرافات بوده قابل قیاس نیست . امروزه که انسان بر هزاران رمز از اسرار طبیعت آگاه شده و قوای مادی و معنوی جهان را تحت سیطره و نفوذ خود قرار داده و بر عناصر اولیه طبیعت حکمفرمایی میکند باین نکته دقیق راه یافته که محور بقاء عالم حب است . حب - همان قوه بیحد و منتهای است که در تمام موجودات جاندار و بیجان بنام جاذبیت خوانده شده و بقاء آنها را تأمین کرده است . جذبه آفتاب زمین را معلق در فضا نگاهداشته سایر ستارگان هم نسبت بیکدیگر جاذب و مجذوبند . در تمام مراتب عالم هستی این تجاذب و تعاشق دیده میشود ، منتها اسلوب و کیفیتش متفاوت است . جاذبیت بین پدر و مادر و فرزند و سایر خویشان به حب و بین زن و مرد به عشق ، و بین دوستان و یاران به وداد و صداقت ، و بین عناصر مادی ، به الفت شیمیائی ، و بین اجرام سماوی به جاذبیت تعبیر میشود . کیفیت تأثیر این قوه در مادی و مظاهر حیوة فوق فهم انسان است . بافقدان کیمیای حب عالم مجتمع بشری و حیوانی و نباتی و جمادی و اجرام سماوی از هم میپاشند .

انواع حب .

حب بشری بر سه نوع است :

- (۱) حب جنسی تناسلی بین نر و ماده « عشق » .
- (۲) حب همخونی که سه درجه دارد : الف - بین ابوی و فرزند و برادران و سایر خویشان نزدیک . ب - وداد و دوستی بین دوستان و رفقا

ج - میهن دوستی بین افراد يك جامعه و میهنشان و علاقه نسبت با آنچه که متعلق بملیت خود میدادند .

(۳) حب عقلی: که عبارت است از حب و علاقه انسان بهر چیز زیبا و سودمندی .

مایه و ما در تمام انواع حب خودخواهی و حب ذات است که در جای خود یگانه محور بقاء و هستی باید شمرده شود . آنچه که فعلا لازم است در این فصل از آن گفتگو کنیم نوع اول حب جنسی است .

حب جنسی که در لغت شعر به عشق تعبیر میشود غریزه ای است که در تمام موجودات زنده خاصه طبقات برجسته آنها بودیعت گذاشته شده است . وجود این غریزه مایه بقاء نوع و فقدان آن موجب انقراض نوع است . رشد و تقویت این غریزه تابع سنت انتخاب طبیعی است .

سنت مزبور از جمله سنن تغییر ناپذیر طبیعت بشمار میرود . روی اصل تنازع بقاء کلیه موجودات در صحنه نبرد گیتی مشغول مبارزه و تنازعند . حب ذات موجب ایجاد و ادامه این کشمکش شده و تا هست این نبرد ادامه دارد . نتیجه این مبارزه اینست که طبیعت موجودی را که صالحتر و کاملتر است باقی گذاشته آ نهائی را که ناقص و غیر صالحند بزوال محکوم مینماید . برای اجرای سنت بقای اصل ناموس دیگری لازم میشود و آن ناموس انتخاب طبیعی است : طبیعت نوع قوی و صالح برای بقاء را خود انتخاب و برای اینکه صلاحیت بقاء پیدا کند آنرا بوسائلی که برای دفاع ضرورت دارد و برای بقاء لازم است مجهز مینماید . از جمله وسائل ضروری برای بقاء تقویت غریزه تناسلی و تمایل جنسی است . اینست که تقویت این غریزه تابع سنت انتخاب طبیعی است . در قومیکه صالح برای بقاء نیست این غریزه بحال افراط یا تفریط - شره یا خمود گذاشته میشود . از هدفهای عالیّه

انبیاء و مصلحین اجتماعی اینست که غریزه طبیعی را تعدیل و بقاء قوم را تضمین کنند .

در هر حال عشق از سایر انواع حب قوی تر و در حیات بشری از فعالترین عوامل حیوتی محسوب است . این غریزه جنسی را در حیوان شهوت و در انسان عشق مینامیم . تفاوت این دو تعبیر از اینجاست که در حیوان روی غریزه تناسلی و برای ارضاء این حاجت طبیعی هر نر ماده که بیکدیگر دسترس یافتند بهم میل میکنند و هیچگونه انتخابی در کار نیست ، لکن در انسان اینطور نیست بلکه زن و مرد معینی بیکدیگر عشق میورزند . خاصیت ممیزه عشق اینست که همچون جز لیلی نمیخواند و جز با وصال او عاطفه فطری خود را ارضاء نمیتواند کرد . پس شهوت غریزه عمومی و عشق عاطفه منتخب و ممتاز است

در بدو امر لزوم بقاء نوع در طبیعت موجب ظهور حب در بشر و موجودات جاندار شده پس مبداء و مصدر حب بقاء نوع است . ولی در عین حال نزدیک شدن نر به ماده در حیوان و حتی در انسان با اشعار بتأثیر این غریزه در استمرار حیوة نوع نیست بلکه این تمایل فقط برای ارضاء شهوت و دفع الم استناد است . حتی اغلب مردان از توالد جلوگیری میکنند . اینست که طبیعت چون بقاء نوع نظر داشته این غریزه فطری را در انسان و حیوان ابداع و آنرا بالذتی فوق سایر لذات ماده مقرون کرده است تا بالنتیجه بقاء نوع تامین گردد . لکن پس از اینکه حب در انسان به مقام عشق ترقی کرد عشق علت بقاء نوع میشود زیرا تمایل مرد بزن در درجه اول روی عاطفه روحی و عشق بجمال بوده و در درجه دوم این تمایل منجر بتجمع زن و مرد بکار بردن غریزه تناسلی میگردد .

عشق سه ضلع دارد : دو طرف و یک قوه که موجب اتحاد طرفین میشود

طرفین عشق زن و مردند. قوه ای که آنها را متحد میسازد الفت نامیده میشود. بنابراین میتوان عشق را به آب تشبیه نمود که از هیدروژن و اکسیژن و قوه الفت شیمیائی ترکیب یافته است.

جوهر عشق از عوامل مختلفی تشکیل یافته است که ذیلاً بتشریح آنها

میردازیم :

الف) غریزه تناسلی

این غریزه قوی ترین عناصر حب است و در همه حیوانات دانی و عالی و انسان وجود دارد در صورتیکه بقیه عناصر کم و بیش در بعضی از حیوانات یافت نمیشود. این غریزه در قوت و تأثیر چنانچه قبلاً گفتیم از گرسنگی کم نیست با این تفاوت که این يك كافل حیات نوع در آینده، و آن يك ضامن حیات فرد در حال حاضر است، در صورت مساعدت فصل و فقدان محیط و مواعید در تمام موجودات زنده نرو ماده طبعاً بیکدیگر تمایل دارند. در انسان هم زن و مرد بطرف هم میگردانند، همانطور که بالفطره بطرف تحصیل روزی کشیده میشوند،

ب) اعجاب بجمال

چنانچه قبلاً گفتیم حب جنسی در انسان تعبیر به عشق و در حیوان شهوت نامیده میشود. تفاوت اینجا است که انسان تشنه تناسل و جمال داده بآن عشق میورزد، بنابراین سنت انتخاب طبیعی در آن راه دارد. حب جنسی پس از آنکه تلطیف شده و پیایه عشق رسیده حب روحی نامیده میشود و چنانچه این حب انسان و حیوان را در مقام تمایل جنسی از هم امتیاز میگذارد مقیاس مدنیت و رشد عواطف و احساسات اقوام بشری نیز بلندی و پستی سطح این حب و کمیت و کیفیت آن میباشد. حب در اقوام بدوی اغلب از غریزه تناسلی تجاوز نمیکند بعکس اقوام متمدن با قطع نظر از غریزه تناسلی نفس جمال را

باستقلال مورد توجه قرار میدهند. تأثیر جمال و حبر و حی در انسان مدنی به حدی شدید است که حتی گاهی غریزه تناسلی را تحت الشعاع قرار داده برای خود استقلال و شخصیت کامل تحصیل نموده است.

البته رشد این عاطفه در انسان نتیجه تطور مدنیت و حد نمو آن تابع حدود تمدن و تنور ملل است زیرا نتایج اجتماعی و اخلاقی و ادبی در مردان تماس مستقیم دارد بدیهی است زنیکه از لحاظ جمال و تناسب مورد مهر و علاقه قرار گرفت دیگر ممکن نیست بحالت اسارت و ضعف و زبونی زندگی کند و از حقوق اجتماعی و مدنی محروم باشد مردانیکه تشخیص ظرافت در زن میدهند نمیتوانند این موجودات را احترام نکنند. از طرف دیگر چون حب جمال، سنت انتخاب و اختیار جنسی را تقویت مینماید و مردان زنهای را انتخاب میکنند که زیبا و عقیف و امین باشند تا بتوانند مورد علاقه قرار گرفته در عین حال به عشق آنها خیانت نکنند در مقابل زنان هم مردانی را میپسندند که نیرومند بوده بتوانند از آنها حمایت کنند، شریف و جوانمرد بوده بحقوق ایشان تعدی و ستم روا ندارند، غیور و آبرودوست بوده حیثیت و عرض آنها را محافظت نمایند؛ اینست که میتوان گفت حب جمال و سنت انتخاب سبب شده که فضائل اخلاقی در انسان بوجود آید و وجود فضیلت و شرف خلقی موجب بالارفتن سطح مدنیت اقوام شده است لکن از نظر دیگر صحیح است بگوئیم تحول مدنیت که معلول عوامل دیگری است نیز در انسان ظرافت فکر آورده و در نتیجه سبب شده است که حب غریزی بمقام عشق و حب جمال ترقی کند پس باین نتیجه میرسیم که کیفیت حب در افراد هر قوم با وضعیت اخلاقی و اجتماعی آنها ارتباط دارد هر يك در دیگری متقابلا تأثیر می نماید.

جمال چیست؟

جمال عبارت است از ملائمت و تناسبی که بین بهر و مبصر - نفس

و شیئی یا شخص مورد توجه - وجود دارد ، منبع این ملازمت و مناسبت همیشه در چشم بیننده است از اینجا است که گاه میشود صورت بخصوصی در چشم کسی جمیل می نماید که دیگران مطلقاً جمالی در او نمی بینند .

اگر بر دیده مجنون نشینی بغیر از خوبی لیلی نبینی

گفت لیلی را خلیفه کان توئی کز تو مجنون شد پریشان و غوی
از دگر خوبان تو افزون نیستی گفت خامش چون تو مجنون نیستی

این تلاطم از تکرار و مزاولت اعمال عصبی حادث میشود و انس و عادت در تشخیص جمال سهم مهمی دارد . انسان در اولین مرتبه ای که عاطفه مهر در خود احساس می کند شکل و هیبتی که بجهتی از جهات بنظرش زیبا رسید آنرا ملاک و مأخذ جمال می پندارد و بعداً روی این انس و عادت زشت و زیبا را از هم تشخیص میدهد . اینست که وحشیان و سیاه پوستان در موقع زینت حلقه بزرگ چوبی یا آهنی در بینی و لب خود فرو برده و از تماشای آن لذت می برند و نیز علت اینکه انسان از موسیقی اقوام اجنبی محظوظ نمی شود همان فقدان انس و عادت است . در هر حال هر کس در حب جمال طالب مثل اعلی یا نمونه کاملی است که در نفس خود تصویر میکند .

تصویر نمونه کامل باین ترتیب است که انسان با مشاهده چهره هائی که در اطراف خود می بیند در هر یک جهت خاصی از زیبایی صوری یا اخلاقی را مورد نظر قرار داده از تصویر ترکیب همه آن جهات نمونه کاملی در متخیله خود ترتیب داده همیشه آنرا در عالم تحقق و واقع جستجو مینماید ، منتها ائتلاف تصورات و تداعی و معانی کار را آسان کرده موجب این میشود که انسان با جستن یکی دو فضیلت و جبهه زیبایی در یک نفر فرض

میکنند که کلیه فضائل را که در اشیاء وجود جدا دیده در او جمع است. آنچه خوبان همه دارند و تنها داری. البته عقل مانع این قبیل فرضیات و همیه است لکن غلبه حب جنسی و غریزه تناسلی بحدی بقوت فرضیه کمک میکند که تمام استدلالات عقلی بلا اثر میماند.

آنچه او باشد مراقب عقل بود
عقل را سودای لیلی در بود

ج — تعطف

عواطف مهر آمیز نیز از عناصر تشکیل دهنده حب شمرده میشود در حیوانات و حب حیوانی ابراز این عاطفه مختص بموقع مزاجت و ایام حضانت و پرورش خرد سالان است. لکن در انسان در تمام ایام حب و کلیه موارد عواطف مزبور آثار بارزی دارد. عطف متعاشقین را بهم جذب میکند. عاشق در سعادت و بدبختی معشوق خوشوقت و متأثر و در هر حال با او همحال است.

در تحصیل مال و کسب شهرت برای خوش آمدن بمعشوق میکوشد. میل دارد بصفتیکه معشوق را خوش میآید متصف گردد برای رفع الم و سختی از معشوق صمیمانه کوشش میکند.

د — فضیلت اخلاقی

بزرگترین عوامل حب روحی فضیلت خلقی است. اگر فضائل اخلاقی نبود عشق انسانی باشهوت بهیمی بهیچ روی تفاوتی نداشت. فضیلت روز اول در دامان حب تربیت شده. شروع انسان به ممارست در فضائل اخلاقی، از قبیل صدق و عدل و رحمت و ادب و ذوق، از روزی شروع شد که احساس کرد این ملکات بمعشوق او خوش میآید. اولین فضیلتی که در انسان ظهور کرد فضائل خلقی از نسبت بمعشوق بود. ممارست آنها در او بصورت ملکه در آورد که با خویشتان و دوستان و همکیشان و هم میهنان

هم بکار برسد . « الحب ربانی و علمنی الادب » ، عاشق میگوید به عشوق نشان دهد که جامع هر گونه فضیلت است . ارادل و فرمایگان کمتر عشق بمعنای حقیقی عشق پیدا میکنند . اغلب گرفتار شهوت بهیمی هستند اگر عشق ورزیدند یا مزاجت کردند اکثرأ اخلاقشان تهذیب می شود . پس میتوان گفت حب معلم احلاق و مطهر انسان است .

ه - فداکاری

از خود گذشتگی نیز از آثار و عوامل حب روحی است . در شهوت بهیمی اثری از این گذشت و خود شکنی یافت نمیشود اگر هم نمونه ای از آن دیده شود در مقام تحلیل عقلی برگشت آن بخود خواهی و خود پرستی است . لکن در حب روحی - عشق - فداکاری مظاهر زیادی دارد .

گاهی از حب ذات هم تجاوز میکند . عاشق در مقابل التذاذ محبوب از لذت و منفعت خود میگذرد . حتی ممکن است فداکاری بگذشت از حیات هم برسد - مادر برای نجات فرزند خود از خطر حاضر است خود را تسلیم مرگ کند . زن هستی خود را فروخته برای نجات شوهر محبوب از عسرت در دسترس او میگذارد . تا صبح بر بالین همسر بیمارش بیدار مانده از او پرستاری می نماید ؛ این است که میتوان گفت حب موجب فضیلت اخلاقی است و فداکاری هم از مظاهر برجسته شرف و کرامت اخلاق بشمار میرود .

و (احترام

چون عاشق تمام مظاهر خیر و زیبایی ، مجدد و شرف وجه را در معشوق خود فرض میکند او را از خود بزرگتر و شریفتر میدانند و از این جا است که زن و شوهر چون نسبت بهم دارند از ای محبت جاویدند همواره یکدیگر را احترام

میکند احترام از آثار لازم دوستی است .



با توجه با آنچه فوقاً ذکر شد اهمیت و تأثیر این عامل قوی پُنجه در نظام عالم وجود خاصه اجتماعات بشری معلوم میشود اصولاً علت اینست که میگویند انسان برخلاف حیوانات طبعاً اجتماعی و مدنی آفریده شده هیچ فردی از آن نمیتواند بدون اعانت و کمک دیگران زندگی کرده تمام احتیاجات خود را رفع کند اینست که عواطف مهر و محبت در انسان بیش از همه حیوانات یافت میشود . کودک انسانی قبل از رسیدن بسن بلوغ از محبت و کمک والدین بی نیاز نیست و دوره کودکی او هم خیلی طول میکشد . برخلاف خردسالان حیوانات که پس از اندک مدتی از مساعدت پدر و مادر مستغنی شده مستقلاً زندگی میکنند . علت این تفاوت عاطفه پدر و مادر نسبت بکودک است که تاملت مدیدی قوای خود را صرف پرستاری و نگهداری از کودک . تصور نشود که در حیوانات چون مدت کودکی و نیازمندی بکمک پدر و مادر کوتاه است کمتر فرصت ابراز عاطفه پیدا میشود و بعکس طول مدت نیازمندی و شدت آن در انسان موجب بروز عواطف مهر انگیز والدین میشود . نه اینطور نیست بلکه در حیوانات کمیاب بودن عواطف والدین طبیعتاً برابر آن داشته که پس از مدت کوتاهی نوزادان را بوسائلی که برای دفاع و بقاء لازم است مجهز نموده آنها را بزنگی استقلالی قادر نماید . بعکس در انسان وجود عواطف شدید در پدر و مادر با طولانی شدن دوره طفولیت و کیفیت نیازمندی کودک بمساعدت آنها لازمه دارد بدین جهت انسان طبعاً اجتماعی شده حس تعاون در او نمو میکند . همین طور محبت زن و شوهر نسبت بیکدیگر موجب تعاون و زندگی اجتماعی آنها میشود .

جای تردید نیست که ییادش خانواده و بقای آن تابع محبت زن و

شوهر بیکدیگر و مهر آنها نسبت با اولاد است و نیز پایه تشکیل اجتماعات و جو دخاواده ها است. حیوانات جز از نظر شهوت و ارضاء این حس بیکدیگر نزدیک نمیشوند و بلافاصله پس از رفع این حاجت از هم جدا میگردند. بچه ها هم از همان روز های اول باید حوائج خود را رفع و بتحصیل روزی بپردازند. بدین جهت زندگی اجتماعی در آنها مورندارد. لکن افراد انسان قطع نظر از شهوت روی عاطفه مهر و محبت بیکدیگر نزدیک شده اولاد خود را نگهداری میکنند. پس مایه تقویت اساس اجتماع محبت است.

ادیان و مذاهب وقتی رشد میکنند و در برابر حوادث و تحولات زمان پایداری مانند که قوانین وضعی خود را بر طبق سنن تغییر ناپذیر طبیعت تدوین و تنظیم کرده باشند شریعت اسلام بزرگترین دینی است که در یکایک قواعد و مقررات خود رعایت نوامیس و اصول تغییر آفرینش را کرده و همه جا قوانین وضعی خود را با سنن طبیعی و فطری خلقت همعنان و همدرش ساخته است. دیانت اسلام اساس مجتمع اسلامی را روی خانواده، و پایه تشکیل خانواده را روی مهر و رحمت قرار داد. ضرب المثل معروفی بین اروپائیان شایع است که ارزش مهر و محبت بین زن و شوهر را نشان میدهد: «وای بزنی که درس محبت را از غیر از شوهرش بیاموزد - زنی که بانداشتن محبت بمردی شوهر کند نصف مسافت فساد اخلاق را پیموده است» تعریفی که اسلام از زناشوئی کرده واقعا سنا بسته دقت و توجه است. این تعریف بر تمام رهوز و مسائلی که علم و تمدن بر انسان متمدن امروز کشف کرده مشتمل است لزوم وجود رابطه مهر و محبت بین زن و شوهر از آزادی آنها در انتخاب همسر حکایت میکند. چگونه ممکن است مردی بزنی که ندیده و نشناخته است محبت داشته باشد یا بالعکس؟ این تعبیر: جعل بینکم مودة و رحمة - آزادی مطلق طرفین عقدا در انتخاب بیکدیگر نشان میدهد بطوریکه

بعداً نخواهیم دید هیچ ناشوئی در شریعت اسلام صحیح و مشروع نیست؛ جز اینکه طرفین عقد بتمام خصوصیات مادی و معنوی یکدیگر که در هویت آنها مؤثر است واقف باشند.

۴ حقوق زوجین

اولین اصلاحی که در این باره کرده این بود که علی رغم کلیه قوانین و عادات جاریه عصر خود زن را باعطای شخصیت و استقلال اراده مفتخر داشت دختران مسلمان در قرن هفت میلادی از اختیار و آزادی که دختران اروپائی تا قرن شانزده میلادی از آن محروم بودند بهره مند گردیدند. دختر مسلمان حق دارد از قبول شوهری که میخواستند بر او تحمیل کنند سر باز زنند و نیز حق دارد با وجود عدم رضایت والدین یا هر مردیکه بخواهد مزاجت نماید فقط باید موضوع ازدواج را بولی خود اعلام نماید تا اگر ولی دختر دلیل موجهی بر رد این مزاجت نداشته باشد حاکم عقد ازدواج را واقع سازد. عقدی که در زمان کودکی دختر از طرف پدر و لایماً واقع شود وقتی صحیح و نافذ است که دختر پس از رسیدن بسن رشد و بلوغ رضای خود را اعلام دارد و قتیکه جذام انصاری دختر خود را بدون رضای او بشخصی عقد کرده بود پیغمبر اسلام ع حکم بر بطلان نکاح فرمود و دختر روی میل خود به ای لبابه بن عبدالمنذر شوهر کرد. خلیفه ثانی مردی را که بسا حنا بستن ریش میخواست پیری خود را از نا مزدش پنهان سازد بعلت این اغفال تعزیر نمود. بعد از وقوع ازدواج بشوهر حق داده از عیال خود اطاعت، صمیمیت و وفاداری از شوهر خود اظهار مهر و علاقه، توحید منافع و تکفل معیشت انتظار ببرد. پیغمبر اسلام فرموده: بر عهده زن است که از شوهر تبعیت و نسبت با او ابر از خلوص کند. کسی را که شوهر راضی نیست بدون اجازه او در خانه اش نپذیرد. و بر شوهر است که نسبت بعیال خود مهر و روزی و بر روی او

صیحه نزنند .

در تربیت و تعلیم حق و وظیفه زن و مرد را طوری بر اساس تساوی بنا نهاده که نه فقط زن حق دارد مقداری از وقت خود را اولو بدون رضایت شوهر صرف آموختن معالم و معارف نماید بلکه بتواند از شوهر خود بخواهد که بواسطه ممکنه او را تعلیم دهد . این نکته قابل توجه است که با آنکه در کلیه امور زندگی تبعیت زن از مرد و تحصیل رضای شوهر برای زن لازم است در امر تعلیم و آموختن رضایت شوهر لازم نیست و زن میتواند علی رغم شوهر باین امر مبادرت ورزد .

مجملاً اسلام حقوق طرفین را بر پایه مساوات قرار داده : ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف و عاشر و هن بالمعروف . در موارد اختلاف بین ابوین حق تربیت کودکان را پسر داده و در عین حال حق حضانت آنها را در سنین اولیه طفولیت (پسر تا دو سال و دختر تا هفت سال) به مادر وا گذاشته زیرا از لحاظ ناموس فطرت پدر را در ایجاد طفل سهمی بزرگتر و بیشتر است ، الولد سراییه . و از نظر توانائی و لیاقت در تربیت دماغی و عقلی حقاً پدر نیرومند تر و لایقتر از مادر است . لکن در عین حال کودک نوزاد تا چند سال به توجهات و نوازش های مادرانه بیشتر نیازمند است و تعلق خاطر پدر به تنهایی برای رفع حاجات طبیعی او کافی نیست .

ریاست خانواده و اتخاذ تصمیم در امور کلی زندگی و حفظ روابط خارجی خانواده را از مختصات مرد و نظم و تمشیت امور داخلی خانه را از جمله حقوق و خصائص زن قرار داده است . اسلام زن را در محیط خانه مقتدر و مطلق العنان کرده و فرموده کلکم راع و مسئول عن رعیته و لامام راع و مسئول عن رعیته والمرءة راعیة فی بیت زوجها ومسئولة

عن رعیتها و الرجل راع فی اهلہ و مسئول عن رعیتہ . حق طلاق دادن را در مقابل و خلیفه انفاق بمرد سپرده و در عین حال به زن حق داده در موارد خاصی که منطبق و مروت ایجاب میکند درخواست طلاق یا عقد زوجیت را فسخ نماید .

زن و مرد بطوریکه بعداً خواهیم دید حق داده هر یک امور مالی خود را مستقلاً اداره کنند .

۳ - وظائف زوجین

وظیفه مهمی که در زناشویی متوجه مرد است همانا وظیفه انفاق و تکفل معیشت زن و اولاد است ؛ اسلام ضعف و لطافت طبیعی زن و نیرومندی و خشونت فطری مرد را مورد ملاحظه قرار داده زن در عین اینکه بهیچ روی از حرمت او فروگذار نکرده بدیده رحمت و شفقت نگریسته او را از تادیبه مخارج ضروری خانواده یا شرکت در تادیبه معاف نموده و این وظیفه سهمگین را در مقابل توقعاتی که مرد دارد به عهده او گذاشته است ، حتی مرد را مکلف کرده که اگر زن نخواهد بچه خود را شیر دهد برای نوزاد خود دایه بگیرد ، باضافه مرد را بر داخت مهریه زن هر وقت که مطالبه کند مکلف ساخته است . تنها وظیفه زن اطاعت از شوهر ، ابراز صمیمیت ، وفاداری ، اداره امور داخلی خانه و مراقبت از کودکان است . اسلام فایده تقسیم کار و تخصص طرفین برای انجام وظائف اختصاصی را که امروز از اصول و قواعد اساسی علم اقتصاد شمرده میشود بهترین وجه مورد نظر قرار داده است چنانکه بعداً خواهیم دید هر یک را آن کار فرموده که فطرتاً برای آن ساخته شده اند (۱) . مکلف ساختن

۱ - اشیاء نشود که در عین حال اسلام زنان را از اشغال بکارهای اجتماعی

زن شرکت در تهیه مایحتاج زندگی مستلزم آنست که زن در امور اجتماعی و مشاغل عمومی مشارکت جوید و این التزام موجب آنست که از کارهای اختصاصی خود یعنی حمل، وضع حمل، پرورش کودکان و انتظام امور داخلی خانه بازماند، زیرا قطعاً زن قویتر از مرد نیست و جمع بین دو کار را نتواند اینست که زن را مطلقاً از شرکت در پرداخت مئونۀ زندگی معاف کرده و نفقه او را در هر حال بعهده مرد گذاشته است. نفقه دختر بعهده پدر و نفقه زن بعهده شوهر و نفقه مادر بعهده پسر است.

نکته قابل توجه اینکه نفقه پسر فقیر و نانوان را باید پدر گردن گیرد تا وقتیکه پسر بتواند مخارج معیشت خود را تحصیل کند. پدر می تواند پسر بالغ و سالم خود را بتحصیل روزی مجبور کند، لکن نمی تواند دختر خود را بکار کردن و تهیه معیشت اجبار نماید، مگر دختر بمیل خود کاری مشروع پیش گیرد و روزی خود را تدارک کند که در این مورد انفاق او وظیفه پدر نیست. نفقه دختر بعهده پدر است تا وقتیکه شوهر کند. در ایام شوهر داری این امر از تکالیف شوهر است و اگر زن مطلقه شد جز در ایام عده باز نفقه او بعهده پدر است. پس از هر گت پدر و شوهر نگهداری مادر از وظایف پسر است. در هر حال اسلام از ظرافت و نظافت جسم و روح زن رعایت کرده و این امر مشکل و طاقت فرسا را در هر موقع از مختصات مرد قرار داده است.

۴ - امور مالی زوجین

در اسلام زن شوهر دار مثل زن بی شوهر کاملاً در اداره امور مالی و خرید و فروش و اجاره و صلح و شرکت و کلیه معاملات حقوقی نسبت باموال شخصی خود آزاد و مستقلاً است. با اینکه زن باید در جمیع

امور مربوط به زندگانی از شوهر تبعیت کند لکن هیچ وجه شوهر نفوذ قانونی و رسمی در امور مالی زن ندارد و نه فقط هستی زن متعلق به خود او است و در کیفیت اداره و خرج کردن مالیه خود مطلق العنان است بلکه چنانکه در بالا گفته شد برای زن تکلیفی راجع بشرکت در تأدیه مخارج خانه وضع نشده و از همین جا است که سهم الارث دختر در اسلام نصف پسر است . گرچه عملاً در اغلب خانواده های مسلمان مخصوصاً در ایران صمیمیت و خلوص کاملی که بین زن و شوهر موجود است موجب میشود که زن زمام مقدرات و امور مالی خود را بدست شوهر سپرده در جمیع معاملات او را نماینده خود قرار دهد و در تمام امور تابع نظر او باشد و حتی منافع و درآمدهای خود را برای تسهیل امر معیشت و شرکت در مخارج ضروری خانه در اختیار او بگذارد ، لکن این تبعیت و حسن سلوک ناشی از علاقه و حسن تفاهم کاملی است که همیشه باید بین زن و شوهر موجود باشد و هیچگاه صورت الزام قانونی ندارد .

این فضیلت اخلاقی را هنوز شرقیان واجدند . در عین حال که زن آزاد و در امور مالی خود مستقل است از روی عواطف و احساسات عالی انسانی در همه لذایذ و مشقات زندگی ، در تمکن و تنگدستی ، سراء و ضراء باشوهر خود شریک است . کانون مقدسی که آسایش روحی و محل زرده شدن هر نوع رنک کدورت از خاطر شوهر است هنوز خانواده های شرقی و خاصه ایرانی است . آن محیط پاک و صدق و صفائی که گوستاو اوبون حکیم اجتماعی فرانسه آرزو میکند و هر خاطر غمگین را در آن محیط بشاد و مسرور میبندد خانواده های شرقی است .

بالجمله زن در نظر اسلام موجودی است ظریف و در عین حال تام الخلقه و مستقل . در عین اینکه ظرافت و نزاهت روح او رعایت شده قوت عقل و همسر